



7 فبروری 2015

داکتر سید عبدالله کاظم

## رویدادهای منفرد چگونه به قیامهای بزرگ و مردمی تبدیل شدند؟

در این روزها بحث های مختصر پیرامون تاریخ آغاز جهاد علیه رژیم خلقی پرچمی در پورتال مطرح گردیده و بعضی ها را عقیده بر آنست که قیام های مردمی متعاقب کودتای هفت ثور در هر کوچه و هر ده و قریه و هر شهر در کشور آغاز گردید. بعضی ها بدون آنکه تصویری از قیام ارائه نمایند با ذکر رویدادهای منفرد مثلاً زندانی شدن یک شخص و یا کشته شدن سه چهار نفر در یکی از گوشه های دور افتاده کشور و با تجمع چند نفر معدود آنرا آغاز جهاد و مقاومت مسلحانه میدانند. درست است که این رویداد های منفرد اولین جرعه های مقاومت مردمی را در مقابل کودتا جلوه گر میسازد و اما مفهوم قیام را بطور دقیق افاده نمیکند. قیام به عبارت ساده مثل یک دیوار مقاوم است که رویداد ها منفرد مانند خشت های اند که روی هم گذاشته شده و آن دیوار را تشکیل میدهند، به عبارت دیگر همانطوریکه یک دیوار با گذاشتن صدها خشت روی هم در یک بافت محکم و استوار ایجاد میگردد، قیام نیز از همین رویداد های منفرد ریشه میگیرد تا به قوام برسد و بطور مؤثر در عمل تبارز کند و نتایجی را بار آورد. لذا ما نمیتوانیم رویدادهای کوچک انفرادی را قیام محسوب کنیم و همچنان اعلام رسمی قیام نیز معنی آنرا ندارد که قیام منتج به نتیجه شده است، بلکه اعلام رسمی آن به مفهوم آغاز کار آنست.

برای اینکه این موضوع بیشتر روشن گردد میخوام بطور نمونه به استناد مآخذ دست داشته نظری به قیام مردمی 24 حوت 1357 هرات اندازم که چگونه مقدمات قیام طی یک مدت به تدریج فراهم گردید و روی کدام علل و انگیزه ها به پیش رفت و چگونه خشت های آن روی هم گذاشته شدند تا دیوار قیام بنا یافت. البته در این باره در کتاب "هرات - از قیام حوت تا امروز با ذکر پیشینه های تاریخی" از این قلم که در نوامبر 2011 در 496 صفحه به چاپ رسیده است، توضیحات بسیار مفصل و مستند ارائه گردیده ولی میخوام در این مقاله به این نکته بیشتر متمرکز شوم که چگونه رویداد های انفرادی با تشدید اقدامات لجام گسیخته و ظالمانه رژیم قدم بقدم در مدت ده ماه و چند روز مبدل بیک قیام وسیع و خود جوش مردمی در آن شهر گردید.

احمد شاه فرزان در کتاب "قیام هرات" دربارل اینکه چگونه جرعه های ویرانگر در خرمن خشکیده نارضایتی های مردم آتش قیام را شعله ور ساخت، چنین می نویسد: «بارسیدن حزب به قدرت،... پست های دولتی بین طرفداران حزب تقسیم گردید و عناصر مخالف و بانفوذ بازداشت شدند، معلمین آگاه و مسلمانان به نقاط دوردست منتقل و معلمین تازه کار خلقی جانشین آنها گردیدند. در پی این سیاستها عناصر ناآگاه و فرصت طلب بخاطر رسیدن به مقام و جاه بسوی حزب خلق شتافتند، آن حزبیکه هرکس بدون در نظر داشت سوابق می توانست به عضویت آن درآید و از اینطریق به منویات خود برسد. بعضی از جوانان دهاتی که فریب شعارهای پوچ و فریبنده اعضای اصلی حزب را می خوردند، نیز وارد حزب شدند. اعضای حزب با جذب این افراد توانستند جامعه سنتی دهات را در هم بریزند. تمام اعمال و حرکات این گروه بدون شناخت از جامعه افغان، نادرست و ضد احساسات مردم بود. آنها مردم را به دیده تحقیر می نگریستند و به فرهنگ، رسوم و حتی دین و مذهب مردم توهین روا می داشتند، طوریکه انسان با دیدن رفتار و کردار آنها فکر میکرد که اینان دشمنان مردم هستند. ادامه این عملکردها سرانجام احساسات نهفته مردم را بیدار کرد و آنها را علیه حزب و اعضای آن تحریک نمود.» (فرزان، احمد شاه: قیام هرات، چاپ اول مشهد، 1374، 10 - صفحه 25)

کسانیکه تازه به حزب جذب شده بودند، به انتقام جوئی پرداخته و رقبای شخصی و خانوادگی و هرکس دیگر را که برطبق میل شان نبود، به نام اخلاص گر، فنودال و روحانی به دستگاه مخوف «اگسا» در هرات معرفی میکردند و آنگاه

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاڼه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پاڼوالې د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

دیگر کسی از حال و احوال آن مظلومان بیگناه خبری نداشت. حتی این دستگاه بیرحم اعضای خانواده ها را در بدل امتیاز حزبی و پول به جاسوسی درمیان خانواده می گماشت و صدها نفر به همین ترتیب بازداشت شدند. فضای اعتماد در داخل خانه بین زن و شوهر، بین پدر و فرزند و بین خواهر و برادر کاملاً بهم خورده بود. سازمان اطلاعاتی «اگسا» باحضور گسترده همه رفت و آمدها بین مردم و حتی جریان مجالس فاتحه و عروسی را تحت مراقبت و تفتیش قرار می داد و خانه های اشخاص صاحب نفوذ را بدقت زیر نظر داشت. دولت از مردم سخت درهراس بود، خیرچین ها و اعضای حزب در تغییر لباس در همه جا مصروف تهیه گزارش بودند و نمی دانستند که خشم و نفرت مردم ناشی از ظلم و بیعدالتی و بی احترامی به مقدسات و عنعنات، مردم شهر و ده را مثل یک جسم باهم نزدیک می سازد و بر علیه رژیم دریک پیمان استوار بسیج میکند.

هرفرمانی که اعلام میگردید، روزها به تأیید و استقبال آن محافل برپا می شد و مردم را جبراً به حضور در «میتنگ ها» و همچنان راه پیمائی در سرکها و دادن شعارها می کشانیدند. دختران و پسران جوان را به تدویر محافل به اصطلاح «هنری» وادار میکردند و شبانه آنها را در حلقه عیش و نوش خود مجبور به اشتراک می ساختند و از بسا دختران زیبا کام دل میگرفتند. دفاتر و حوزه های حزبی از طرف شب شباهت تام به یک «دسکوتیک» داشت که در انجام برای جلب جوانان هرزه بیک مرکز بی بند و باری و فحاشی تبدیل گردیده بود. در اثر همین عملکردها بود که مردم از هر قشر و هر طبقه باهم پیوند یافتند و در برابر رژیم شروع به صف بندی کردند.

اگر از وضع در شهر بگذریم، در دهات اطراف هرات نیز اوضاع بطرف ناآرامی و برخورد روان بود. برای درک بهتر اوضاع و آگاهی از عمق و کنه علل و انگیزه های قیام هرات بقول معروف «مشت نمونه خروار» به سراغ بعضی از آن مصاحبه ها میروم که نویسنده پولندی «رادک سیکورسکی» طی یک سفر چند هفته ای خود در سال 1987 در هرات با یک عده مردم دهاتی در محلات انجام داده و در کتاب «خاک اولیا» به نشر سپرده است. اگرچه محتوای مصاحبه ها ظاهراً سطحی معلوم میشود و با عبارات ساده مثل قصه های عامیانه بیان شده است، ولی با یک نگرش دقیق میتوان به عمق مطالب آن پی برد. با اختصار بعضی از نکات عمده این مصاحبه ها را در اینجا بازگو و اقتباس می کنم :

یک هموطن دهاتی در آغاز مصاحبه خود در باره تغییر حکومت ها در گذشته چنین میگوید: «وقتی ما از قتل رئیس جمهور محمد داؤد شنیدیم، گفتیم این موضوع بما چه ربطی دارد؛ حادثه در کابل صورت گرفته و ما در فاصله دور از آنجا قرار داریم. در کابل حکومتی از بین رفته و حکومت دیگر جاگزین آن شده است. ما در قریه خود مشغول کار و بار عادی خود بودیم...»

از این گفته میتوان استنباط کرد که تغییرات حکومت هیچگاه برای مردم اطراف و دهات چندان مهم و قابل توجه نبوده و همه فکر میکرده اند که با تغییر حکومت، صلابت و ماهیت رژیم و قدرت مرکزی در دولت تغییر نخواهد کرد، اینکه هر یکی دو سال صدراعظم و کابینه جدید در کابل تشکیل میشود، برای مردم دهات چندان دلچسپ نبود و تغییر عمده را در زندگی روزمره مردم پدید نمی آورد، حتی مردم دهات تغییر و تبدیل والی ها را در ولایات مربوطه خود اهمیت نمیدادند و تغییر ولسوال ها و علاقه دارها نیز همان ادامه سلسله مقرری های همیشگی بود و مردم محل به آن زیاد توجه نداشتند، زیرا برای مردم امن و امنیت وجود داشت و در پرتو آن زندگی بدون فشار و اجبار پیش میرفت. مردم با زندگی معموله عادت کرده بودند. لذا تغییر حکومت، یک تغییر نامحسوس و برای مردمان دهات غیرمهم بود.

اکنون اگر به ادامه مصاحبه های هموطنان روستا نشین بعد از تحولات مصیبت بار رژیم خلقی پرچمی توجه و دقت شود، واضح میگردد که چرا تغییرات وارده ناشی از کودتا و عملکرد گردانندگان رژیم از بالا تا پایان و گماشتگان بیخرد شان که فاقد آگاهی و شناخت دقیق از ارزشهای اسلامی و سنتی معمول جامعه بودند، مردم را به یکبارگی از حالت بی تفاوتی بیرون کرد و قدم بقدم به قیام جنون آسا در برابر رژیم و عمال آن کشانید. اینک توجه را به چند نمونه بارز از این صحبت ها معطوف میدارم:

یک هموطن دهاتی میگوید: «چند ماه از حکومت جدید نگذشته بود که آنها فسخ جهیزیه و طویانه را اعلام کردند. ما با این اقدام خوش شدیم که اکنون با پول کم صاحب عیال می شویم. ولی وقتی فعالین حزبی به قریه ما آمدند، چیزهای دیگر

کردند. بنا بر عرف محلی هرگاه پسر و دختری ازدواج میکنند، مراسم عروسی در قریه برگزار میشود. همچنان اگر شخصی فوت میکند، در مراسم فاتحه در روزهای اول و سوم و هفتم برای اقارب و مستمندان غذا می پزند و مردم غرض تلاوت قرآن مجید در خانه ها و مساجد اجتماع میکنند. فعالین حزبی دایره این محافل را منع کردند و گفتند که حکومت میخواهد به این عقب ماندگی های سنتی پایان دهد. آنها به این بهانه که مردم پول کمتر مصرف کنند، اصلاً می خواستند از تجمع مردم در مراسم عروسی و فاتحه اجتناب نمایند. هر وقت که آنها از محافل عروسی و فاتحه اطلاع می یافتند، به زور وارد خانه می شدند، مردم را از خانه بیرون کرده و دیگهای غذا را چپه میکردند و می گفتند که برگزاری چنین محافل ممنوع است.»

هموطن دهاتی دیگر چنین میگوید: «در دوران داؤد خان معلمی وارد قریه ما شد و ما را به اعمار مکتب تشویق کرد. ما مکتب را از پول خود اعمار کردیم و حکومت فقط معاش معلم را می پرداخت، ولی با تغییر حکومت معلم تبدیل شد. شخص تازه وارد جوان کم سن و سال بود که اصلاً به شاگردی نرسیده بود. او به ریش سفیدان امر و نهی میکرد و در مسجد با بوته داخل می شد. حین درس در کورسهای سواد آموزی که برای زن و مرد جبری گردیده بود، از شوروی و مارکس سخن می زد و می گفت که دشمنان کورس های سواد آموزی درحقیقت دشمنان پیشرفت و ترقی اند، باید آنها را سرزنش کرد. شمول جبری زن های پیر و جوان در این کورسها مطابق عرف محل نبود، ولی ما تحمل می کردیم، تا آنکه روزی خبر شدیم که معلم جوان عاشق یکی از دخترها شده و از آن به بعد آن دختر از آمدن به کورس منصرف شد. معلم پدر دختر را خواست و تهدیدش کرد که اگر دخترش را به کورس نفرستد، او را زندانی خواهد کرد. پدر دختر قبول نکرد و به معلم دشنام داد. معلم با چند عسکر به خانه پدر دختر رفتند و دختر را جبراً از خانه بیرون کردند. معلم می گفت که دیگر زنها و دختران به شوهران و پدران شان متعلق نیستند. بین عده ای از مردم و معلم برخورد صورت گرفت و سرانجام این برخورد به قتل معلم انجامید. سپس عساکر به قریه ریختند، مردم را لت و کوب کردند و تعدادی را با خود بردند که هرگز بر نگشتند. عده ای دیگر از قریه فرار کردند و به مغاره های کوه پناه بردند و در صدد انتقام برآمدند.»

هموطن دیگر داستان دیگر دارد و می گوید: «من به صفت کار گرعادی در بدل مزد پنجاه افغانی در روز به خشت مالی، دروگری، خرمن کوبی و غیره کار میکردم و هم ده جریب زمین را با دو پسر خود به دهفانی گرفته بودم که مالک زمین تخم بذری و افزار کار را به دسترس می گذاشت و از سرجمع حاصل، یک حصه را من و دو حصه را مالک زمین میگرفت. چند ماه از تغییر حکومت خلقی نگذشته بود که فرمان اصلاحات ارضی صادر شد. هیئت های مربوطه به قریه ما آمدند. برای من که تعداد خانوارم زیاد بود، بیست جریب زمین دادند. من از قبول زمین نخست اجتناب کردم زیرا غصب بود، ولی مالک اصلی زمین به من خبر داد که او راضی است و من زمین را تصرف کردم. سپس فعالین حزبی قریه را به گروه های بیست خانوار تقسیم کردند و بر هر یک از این گروه ها یک شخص را سرپرست مقرر نمودند. ما هر وقت میخواستیم به شهر برویم و یا در مجلس فاتحه اشتراک کنیم، مجبور بودیم از این شخص اجازه بگیریم و او از ما تحقیق و سوال و جواب میکرد و گاهی هم به ما اجازه نمی داد و اگر اصرار میکردیم، ما را تهدید به زندان میکرد... بزودی متوجه شدیم که کسانی از قریه ما به وسیله همین شخص سرپرست عضویت حزب را گرفته اند و حکومت شش جریب زمین بیشتر برای آنها داده است و علاوه اسباب و آلات زراعتی ضبط شده را با مقداری از تخم بذری به اختیار آنها گذاشته است. این حزبی های جدید صحبت های ما را در مسجد گوش میکردند و گزارش آنها به مقام های حزبی میدادند و هرگاه از کسی بد می بردند، او را لت و کوب میکردند و به اتهام توطئه علیه حکومت به مقامات حزبی می سپردند و مایملک آنها را می گرفتند. دل همه ما از این حزبی های محلی در ترس و لرز بود، آنها حقایق ما را به زور می گرفتند و زمین های ما بدون آب، بدون تخم بذری و وسائل لازم بود. وقتی برای تدارک این ضروریات نزد دکاندارها میرفتیم که مثل سابق از آنها قرض بگیریم، دکاندارها می گفتند که قرض منع شده است. فعالین حزبی از خاطری ما را کمک نمی کردند که می خواستند ما زراعت نکنیم و از رنج گرسنگی مجبور شویم عضویت حزب را بگیریم و در فارمهای اشتراکی چون فارم های زراعتی روسیه کار نماییم...»

هموطن دهاتی دیگر میگوید: «ما وقتیکه با حزبی ها برخورد کردیم و از قریه فرار نمودیم، آنها در تعقیب ما برآمدند، زنان ما را اذیت کردند و ما مجبور به دفاع از قریه شدیم. آنها عسکر فرستادند و قریه را زیر آتش گرفتند و طیاره های شان از هوا بمب ریختند و همه جا را ویران کردند. بسیاری از زنان و اطفال ما در این حوادث جان باختند. آنوقت ما

د پانوی شمیره: له 3 تر 4

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلېکنی د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

سر به صحرا زدیم و برای همیشه عسکر خدا شدیم و گفتیم تا از اینها انتقام نگرفته ایم، هرگز آرام نخواهیم نشست.» (سیکورسکی، رادکک خاک اولیا - سفری به هرات در زمان جنگ، ترجمه عبدالعلی نور احراری، چاپ اول، 1370، بخش دهم - صفحات 264 تا 269)

باید گفت که سیکورسکی همه مصاحبه‌ها را که با مردم انجام داده در کاست ثبت کرده و به همکاری ترجمان خود به انگلیسی برگردانیده و با این ترتیب نقل قولها را مستند ساخته است. در اینجا توجه را به صحبت دیگری جلب میدارم که باز هم در کتاب «خاک اولیا» از زبان شخصی نقل شده که در اوایل کودتای ثور به نحوی با فعالین حزبی همکار گردیده بود و اما بعداً وقتی متوجه اعمال آنها گردید، از آنها فاصله گرفت و در خدمت جهاد شامل شد. این شخص که نور احمد نام دارد، چنین میگوید: «من به معیت فعالین حزبی غرض دستگیری و بازداشت مردم به قریه‌ها میرفتم. با رسیدن ما در قریه، مردم خود را در خانه‌ها پنهان ساخته و زنها و اطفال به گریه و زاری شروع میکردند. ملاها، عرفا، سران قریه و مسلمانهای فعال را تا آن حد که لاریهای ما گنجایش داشت، گرفتار میکردیم. یک روز صبح وارد قریه «ملاسیان» شدیم. در آنجا محمد عمر خان، آقا سلام جان و پانزده شانزده نفر دیگر را گرفتار کردیم. بعد بسوی قریه دیگر رفتیم و از هر قریه ده تا پانزده نفر را با خود گرفته زندانی ساختیم. فعالین حزبی از طریق جاسوس‌های خود میدانستند کدام افراد فعالیت زیرزمینی دارند. وقتی اتاق خالی برای نگهداری اینها نداشتیم، عده‌ای را سوار موتر کرده بسوی «میفروش» واقع تپه‌های مجاور هرات بردیم. بولدوزرها در آنجا فعال بودند و هر بار خندق را حفر میکردند و فعالین حزبی دست‌های این اشخاص را به پشت بسته نموده و چشمان شانرا با پلاستر پوشانیده سپس آنها را بسوی خندق تپه میکردند، بعد بولدوزرها خاک را بالای آنها انداخته و همه را زنده بگور میکردند. ما سربازان مکلف بودیم که هیچیک آنها فرار نکند. من در مدت شش ماه شاهد اجرای هشت تا نه بار عملیه اعدام دسته جمعی بودم که در آن در حدود 1500 نفر به کشتارگاه سوق داده شده و به همان شیوه زنده زیرخاک گردیدند. من از این وضع خیلی ناراحت بودم ولی اگر به امر اطاعت نمیکردم، صاحب‌منصبان کمونیست مرا نیز می‌کشتند. سربازان دیگر چیزی گفته نمی‌توانستند، زیرا کمونیست‌ها در بین ما نیز جاسوس‌ها داشتند...» (خاک اولیا... - صفحه 292 تا 293)

مصاحبه‌های فوق با عده‌ای از روستائیان هرات و بخصوص کسانی که در قیام بزرگ هرات از قریه‌های خود به شهر آمده بودند، در حقیقت نمونه‌های بارز از بی‌مبالاتی‌ها و شدت عمل حزبی‌های ناعاقبت اندیش و ظالم را نه تنها در هرات بیان میکند، بلکه تراژیدی همگانی مردم مظلوم افغانستان بود که قدم بقدم حوصله و تحمل مردم را به سر رسانید و آنها را به حیث یک کتله و یک جمعیت بزرگ باهم پیوند داد که در نهایت مردم را به قیام واداشت و آنرا به دریای خروشان جهاد مبدل کرد. هیچکس از این واقعه انکار کرده نمیتواند که قیام‌های مردمی و خودجوش در داخل کشور، البته نه به فوریت متعاقب کودتای ثور، بلکه به تدریج اوج گرفت و اما اینکه بیرون از کشور فعالیت‌ها چه وقت و چگونه آغاز شد، بحث دیگر است که در آنجا نیز موضوع با تائی ناشی از شرایط خاص بطور تدریجی آغاز و رو به پیشرفت گذاشت. در مقاله بعدی میکوشم تا مختصر فعالیت‌های جهادی را در پشاور که بعد از کودتای ثور چگونه آغاز شد و در ظرف یکی دو سال چگونه انکشاف کرد، خدمت تقدیم دارم.

د پانیو شمیره: له 4 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی